

به نام خدا



مجموعه‌ی ۱

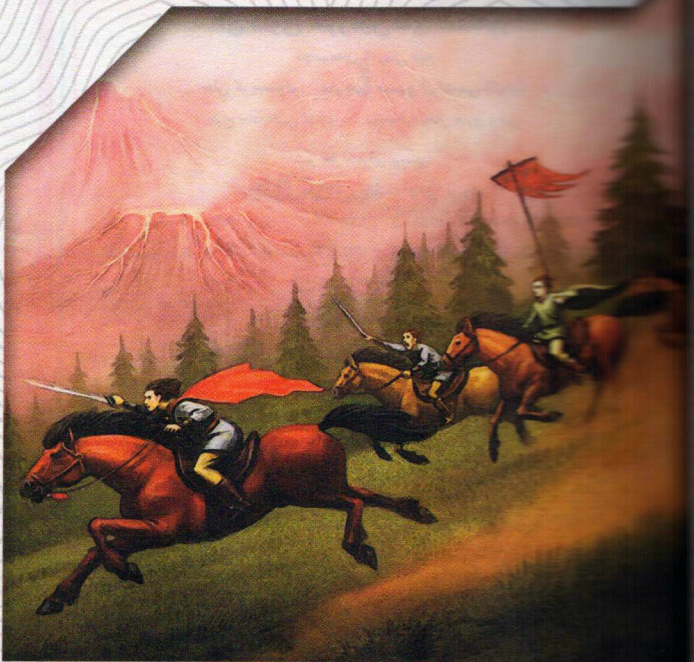
رمان دوم

جان کریستوفر

John Christopher

ترجمه‌ی حسین ابراهیمی (لوند)

آرشیوی سرزمین‌های شعله‌ور



CLASSIC  
STARTS

رمان‌های  
کلاسیک

Beyond The  
Burning Lands

## بیرون عبادتگاه

عبادتگاه در چراگاهی خالی و شیب‌دار قرار گرفته بود و افراد عادی جرئت نزدیک شدن به چنین مکان مقدسی را نداشتند. نزدیک‌ترین محل مسکونی به عبادتگاه در پنج کیلومتری شرق آن در ایمزبری<sup>۱</sup> و در دره‌ی ایون<sup>۲</sup> قرار داشت. در همین مکان بود که اسب‌های سفید پیش‌بینان نگهداری می‌شدند تا هنگام سفر از آنها استفاده کنند. اسب‌ها در اسطبل‌های پیش‌بین ایمزبری

1. Amesbury

2. Avon



نگهداری می‌شدند و او درست به‌موقع دستور زین کردن و آماده‌ساختن آنها را صادر می‌کرد.

اهالی شهر صدور چنین دستورهایی را نیز به سحر و جادوی ارواح نسبت می‌دادند. اگر این‌طور نبود پیش‌بین ایمزبری از کجا می‌فهمید پیش‌بینان بزرگ قصد سفر دارند؟ هیچ پیکی از میان سرزمین‌های خالی از سکنه به‌سوی شرق نمی‌آمد. به‌علاوه او حتی یک کبوتر نامه‌بر هم نداشت. پس مشخص بود که ارواح هنگام نیایش او و دستیارانش در سکوت و تاریکی تالار ارواح این‌گونه خبرها را به او می‌دادند. این اعتقاد مردم آنجا بود و پیش‌بینان نیز از دامن‌زدن به آن خوش‌حال بودند. اما حقیقت آن بود که رادیو چنین ارتباطی را برقرار می‌کرد. فرستنده‌ی اصلی در زیرزمین و درون عبادتگاه قرار داشت و با سیمی مخفی ماهرانه آن را به آنتنی وصل کرده بودند. آنتن بالای ستونی سنگی که میان سنگ‌های بالای عبادتگاه هنوز سر پا بود، نصب شده بود. فرستنده و گیرنده‌ی کوچکی نیز در اتاق درسته‌ای در خانه‌ی پیش‌بین ایمزبری نصب شده بود. از اتاق به‌دقت مراقبت می‌شد و کلید آن فقط در اختیار خود پیش‌بین یا

دستیار او بود. علت این امر هم آن بود که رادیو دستگاه جدا و ارواح نیز استفاده از دستگاه‌ها را ممنوع کرده بودند. هر کس دستگاهی را می‌ساخت یا از آن استفاده می‌کرد محکوم به مرگ بود. خود پیش‌بینان این فرمان را صادر کرده بودند.

حقیقی که درباره‌ی پیش‌بینان آموختم بسیار تکان‌دهنده بود اما پس از چند ماهی زندگی در عبادتگاه به آن عادت کردم. پس از آنکه شه‌ریار رُمزی پدرم را تاج‌و تاج‌مردانه کشت و پیتر، برادر ناتنی‌ام، شهر را از او پس گرفت و خود را شه‌ریار خواند، من از وینچستر به عبادتگاه آمدم. اما این من بودم که با وجود جوانی، به فرمان ارواح باید جان‌شین پدرم و شه‌ریار آینده‌ی شهر می‌شدم. ارواح قول داده بودند که زمان فرمانروایی من بسیار باشکوه باشد. اما این ضربه که ارواحی در کار نیست و آنها به قولی که داده‌اند، نمی‌توانند عمل کنند، بسیار ناگوار بود. در عوض پیش‌بینان بزرگ آنچه را مأموریت بزرگ‌تر می‌گفتند، برایم روشن کردند.

ما در خرابه‌های دنیایی زندگی می‌کردیم که روزگاری